

علل و پیامدهای

رکود بزرگ

خوانش ایرانی

احمد سف

نشر مضمون

- سرشناسه: سیف، احمد، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: علل و پیامدهای رکود بزرگ: خوانش ایرانی / احمد سیف.
مشخصات نشر: تهران: مضمون، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.: مصور، جدول، نمودار.
شابک: 978-600-5800-23-4
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: ص. ع. به انگلیسی: Ahmad Seyf. Great Recession.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: بحران مالی جهانی، ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ م. — مقاله‌ها و خطابه‌ها
Global Financial Crisis, 2008-2009 -- Addresses, essays, lectures
موضوع: بحران مالی — ایالات متحده — مقاله‌ها و خطابه‌ها
Depresions -- United States -- 2008 -- Addresses, essays, lectures
موضوع: بحران مالی — ایالات متحده — مقاله‌ها و خطابه‌ها
Financial crises-- United States -- *Addresses, essays, lectures
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۸۰۱ / D۳۷
رده‌بندی دیویی: ۳۳۰/۹۰۵۱۱
شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۳۰۲۸۰

علل و پیامدهای رکود بزرگ

احمد سیف

شمارگان: ۵۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۸۰۰ - ۲۳ - ۴

همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران - خیابان شریعتی - بالاتر از پل سیدخندان - کوچه‌ی لادن - شماره‌ی ۲۷

تلفن: ۲۲۸۶۴۱۵۷ (۲۱) +۹۸

mazmoon@iran.ir

فهرست

۷.....	مقایسه زمینه‌های رکود بزرگ
۲۹.....	عقلانیت «غیرعقلایی»
۳۵.....	در اجتناب پدید آمدن بحران در نظام سرمایه‌سالاری
۴۳.....	بحران سرمایه‌داری
۵۱.....	مارکس، پول، سرمایه‌داری و بحران
۵۹.....	درباره‌ی بحران مالی سرمایه‌داری
۶۵.....	عدم توازن مالی بین‌المللی و حداقل مزد
۷۱.....	اقتصاد کینز و بحران کنونی
۷۹.....	بحران، بحران و باز هم بحران
۸۵.....	رکود بزرگ و کشورهای نوظهور
۱۷۱.....	احتکار پول و رکود بزرگ
۱۹۷.....	دور تسلسل احتکار پول، سرمایه‌گذاری ناچیز و رکود بزرگ

مقدمه: زمینه‌های رکود بزرگ

چه شد که به اینجا رسیدهایم؟

بحران بزرگ ۲۰۰۸ از دو مرحله گذشت که خلاصه‌ای از آن را به دست می‌دهم.

دور اول: قبل از سقوط لیس برادرز

فوریه ۲۰۰۷: ISBC، سومیربانک بزرگ جهان اعلام کرد در معاملات بازار مسکن آمریکا ۱۰,۶ میلیارد دلار ضرر کرده است. در همان روز دومین وام‌دهنده‌ی وام‌های ساب‌پرایم در آمریکا گزارش کرد که در سه ماهه‌ی چهارم ۲۰۰۶ زیان داشته است.

۲ آوریل ۲۰۰۷: وام‌دهنده‌ای که اعلام زیان کرده بود، ورشکست شد.

ژوئیه ۲۰۰۷: براسترز دو هج فاند^۱ چندین میلیارد دلار زیان خود را با اعلام زیان ۱,۶ میلیارد دلاری تعطیل کرد.

۶ اوت ۲۰۰۷: امریکن هوم مورنگیج اینوسٹمنٹ کورپوریشن اعلام ورشکستگی کرد.

^۱ وام‌های ساب‌پرایم به کسانی اعطا می‌شود که موقعیت اعتباری مناسبی ندارند.

^۲ تا جایی که من می‌دانم در ایران «هج فاند» به «صندوق تأمین سرمایه‌گذاری» ترجمه شده است که اغلب به صورت صندوق سرمایه‌گذاری در «بهشت‌های مالیاتی» با حداقل قواعد و مقررات محدودکننده‌ی نظارتی عمل می‌کند و به صورت شرکت خصوصی یا مسئولیت محدود ثبت شده است و با اعتبار یا سرمایه‌ای که به صورت وام به دست می‌آید به فعالیت‌های سفته‌بازانه دست می‌زند.

۹ اوت ۲۰۰۷: بزرگ‌ترین بانک فرانسه، پی‌ان‌بی پاریباس، تمام فعالیت‌های سه صندوق سرمایه‌گذاری قرضه‌های وام مسکن را متوقف کرد.

اواسط سپتامبر ۲۰۰۷: بانک نوردون راک که با یورش ودیعه‌گذاران برای برداشت ودیعه روبه‌رو شده بود از بانک مرکزی انگلیس تقاضای مالی اضطراری کرد.

۱۱ دسامبر ۲۰۰۷: مریل لینچ، بزرگ‌ترین زیان سه‌ماهه‌ی خود به مبلغ ۲٫۳ میلیارد دلار را اعلام کرد.

اکتبر - نوامبر ۲۰۰۷: سیتی گروپ زیان ۱۷ میلیارد دلاری‌اش را اعلام کرد. ۱۷ فوریه ۲۰۰۸: بانک نوردون راک ورشکست شد و به مالکیت دولت انگلیس درآمد.

۱۳ تا ۱۷ مارس ۲۰۰۸: براستر ورشکست شد.

۱۱ ژوئیه ۲۰۰۸: بانک فدرال اندی، که ورشکست شد که از نظر اندازه سومین ورشکستگی بانکی در تاریخ آمریکا تا این تاریخ بود. ارزش دارایی‌های فانی می و فردی مک - بزرگ‌ترین وام‌دهندگان مسکن در جهان - به نصف تقلیل یافت.

۵ تا ۷ سپتامبر ۲۰۰۸: مشکلات مالی فانی می و فردی مک تشدید شد. دولت آمریکا ۲۰۰ میلیارد دلار برای بازپرداخت بخشی از بدهی‌های این دو مؤسسه تخصیص داد.

دور دوم: ورشکستگی لیمن برادرز

۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸: لیمن برادرز با اعلام زیان ۶۳۵ میلیارد دلاری که بزرگ‌ترین ورشکستگی در آمریکا بود ورشکست شد.

۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸: دولت آمریکا AIG بزرگ‌ترین شرکت بیمه‌ی جهان را از ورشکستگی نجات داد. البته تا قبل از ژانویه ۲۰۰۹ دو بار دیگر هم تزیق منابع مالی به این شرکت بیمه لازم آمد و انجام شد.

۱۸ سپتامبر ۲۰۰۸: مریل لینچ اعلام کرد ۵۰ میلیارد دلار زیان کرده است. سیتی‌گروپ هم زیانش را ۶۰ میلیارد دلار اعلام کرد.

۲۱ سپتامبر ۲۰۰۸: گلدمن ساکس و مورگان استنلی برای بهره‌برداری از کمک‌های مالی دولت به صورت هلدینگ کمپانی درآمدند.

۲۵ سپتامبر ۲۰۰۸: واشنگتن میوچوآل که حجم دارایی اش ۳۰۷ میلیارد دلار بود ورشکست شد.

۲۹ سپتامبر ۲۰۰۸: وایچویا، چهارمین بانک بزرگ آمریکا اعلام ورشکستگی کرد و به وسیله سیتی‌گروپ خریداری شد. سه بانک اروپایی ورشکست شدند.

دولت انگلیس هم موسسه مالی برادفورد و بینگلی را که ورشکست شده بود در کنترل خود گرفت.

دولت آلمان هیپو ریل استیج را از ورشکستگی نجات داد. بلژیک هم ناچار شد به فوریتس مساعد مالی کند.

۳۰ سپتامبر ۲۰۰۸: بانک‌های بیشتری در اروپا ورشکست شدند. فرانسه و بلژیک به Dexia کمک مالی کردند. دولت آلمان برای نجات بخش بانکی خود ۵۷۴ میلیارد دلار به نظام بانکی تزریق کرد. دولت آمریکا برای نجات جنرال موتورز و کرایسلر ۲۵ میلیارد دلار هزینه کرد.

۷ اکتبر ۲۰۰۸: دولت ایسلند دو تا از بزرگ‌ترین بانک‌های کشور را ملی کرد.

۱۸ اکتبر ۲۰۰۸: دولت انگلیس برای نجات نظام بانکی خود ۸۷۵ میلیارد دلار به این نظام تزریق کرد.

۱۹ اکتبر ۲۰۰۸: دولت ایسلند که بزرگ‌ترین بانک کشور را ملی کرده بود خود اعلام ورشکستگی کرد.

۱۳ اکتبر ۲۰۰۸: دولت انگلیس برای جلوگیری از فروپاشی کامل نظام

بانکی با قبول همه‌ی تعهدات رویال بنک آو اسکاتلند و HBOS را ملی کرد و به مالکیت دولت درآورد.^۳

تصور عمومی این بود که باید برنامه‌ای برای «نجات بخش مالی» اقتصاد در پیش گرفته شود. از همان ابتدا آلمان با این برنامه موافق نبود، اگرچه وقتی LBS (بانکی در دوسلدورف) گرفتاری مالی پیدا کرد دولت آلمان با صحت ۵۰۰ میلیارد یورو این بانک را نجات داد. تا پایان ۲۰۰۹ به نظر می‌رسید که نظام تکداری آلمان به وضعیت پایدار رسیده است ولی نگرانی در آلمان این بود که با انجماد بازارهای اعتباری بر سر صادرات آلمان چه خواهد آمد؟ به نظر می‌رسد که سیاست‌پردازان به این نتیجه رسیده بودند که سیاست‌های پولی به‌تنهایی کافی نیست. ولی مشکل اصلی این بود که اقتصاد تنویر را که نظام غالب در این موقع بود تمام تمرکزش بر کنترل تورم بود درحالی‌که شکل اقتصادی اغلب کشورهای سرمایه‌داری رکود و افزایش بیکاری به‌د. با این همه به نظر می‌رسید که سیاست‌پردازان به‌طور کلی تصمیم به مذاکره و نجات بخش مالی گرفتند.^۴

چین با صرف ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی به مدد دولت آمد. اسپانیا ۷ درصد تولید ناخالص داخلی خود را صرف نجات بخش بانکی کرد. در آمریکا این رقم ۵٫۵ درصد بود و در آلمان هم ۳ درصد. تولید ناخالص داخلی صرف نجات بخش بانکی شد. بیشترین میزان در انگلیس اتفاق افتاد که ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی صرف نجات بخش بانکی شد. نکته این است که این بازگشت به «اقتصاد کینزی» تنها یک سال بیشتر طول نکشید و به نظر می‌رسد که دولت آلمان در توقف این سیاست‌های مداخله‌گرانه

^۳ David McNally: *Global Slump*, Spectre, 2011, pp13-24.

^۴ همه‌ی اطلاعات آماری این فصل را از کتاب مارک بلیث گرفته‌ام که مختصاتش این است: Mark Blyth: *Anusterity: The History of a Dangerous Idea*, Oxford, 2013.

نقش اساسی داشت.

آلمان برای این کار خود سه دلیل عمده داشت:

«حافظه‌ی جمعی تاریخی از پیامدهای تورم افسارگسیخته در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ کنترل تورم را به صورت یک اصل انکارناپذیر در ذهنیت آلمانی درآورده است.

«اگرچه در آن سال‌ها اعتقاد عمومی بر این بود که جهش تورم بر اقتصادات دولت صورت گرفت، علت اصلی آن شرایط سختی بود که پیروزمندان جنگ جهانی اول بر آلمان تحمیل کرده بودند و حتی بخش‌هایی از آلمان در تصرف نظامی این کشورها قرار داشت.

«دولت آلمان برخلاف دولت‌های دیگر اروپایی مدافع اقتصاد نئولیبرالی نبود بلکه یک دین بیشتر بر یک سیستم «نظام‌مند لیبرالی» بود. منظورم این است که دولت آلمان به این سیر روبه‌رشد «دولت بد است و بازار خوب» نیوست بلکه معتقد بود دولت باید شرایط را آماده کند تا بازار بتواند نقش خود را به درستی ایفا کند — آنچه در ادبیات اقتصادی به آن «اقتصاد بازار اجتماعی» هم می‌گویند.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت در بهر ۲۰۰ آمریکا مدافع اقتصاد کینز در سطح جهانی بود ولی آلمان و انگلستان به شدت مدافع سیاست ریاضت اقتصادی بودند. در انتخابات انگلیس حزب کارگر که با آمریکا هم‌زبان بود انتخابات را به حزب محافظه‌کاران باخت و دیوید کامرون در این راستا همراه دولت آلمان بود.

اگرچه در فصول دیگر این کتاب به شماری از این مسائل خواهیم پرداخت، چند پرسش اساسی باقی می‌ماند.

مسئولیت اصلی بحران بزرگ با کیست؟ بخش خصوصی یا بخش دولتی؟

اگرچه به نظر می‌رسد بحران مالی در فاصله‌ی کوتاهی مهار شد، بحران اقتصادی و رکود همچنان ادامه دارد. در تبیین این وضعیت نه‌چندان دلچسب چه می‌توان گفت؟

از سوی دیگر، این هم پرسش بحثی است که اگر میزان نابرابری این قدر زیاد نبود آیا بحران به این شدت بروز می‌کرد؟ اگر مقررات‌زدایی به اینجا نمی‌رسید چپی؟

و اما بحران رسید. برای یکی دو سال دولت‌های کشورهای مختلف سرمایه‌داری که بیدند با افزایش هزینه‌های دولتی بحران را کنترل کنند و بعد سیاست ریاضت اوامادی همه‌جاگیر شد که روایتش را در یادداشت دیگری به دست نام. آی. ریاضت اقتصادی برای این بحران مفید است یا خیر؟ هزینه‌اش را کدام گروه خواهد پرداخت؟ در این سال‌ها دست کم شاهد دو تحول مهم بوده‌ایم.

❧ فرایند واسطه‌زدایی: اگر ساده کردن رابطه‌ها مجاز باشم؛

حالت اول:

وام‌دهنده [و دیعه‌گذار] بانک وام بگیرد

حالت دوم:

وام‌دهنده وام بگیرنده

❧ گسترش فرآیند توسعه و تولید اوراق بهادار

در سی سال گذشته با ابداعاتی که در بازارهای پولی و مالی صورت گرفت شاهد بوده‌ایم هر چیز و همه‌چیز می‌تواند به صورت اوراق بهادار دربیاید و در بازار خرید و فروش شود. در پیوند با بازارهای پولی در کنار تحولات دیگر، همین تغییر باعث شد تا وام‌دهندگان بتوانند بسیار ارزان‌تر وام بگیرند و از آن مهم‌تر بیشتر وام بگیرند و بیشتر از همیشه وام بدهند. اشکال کار در این است که به این ترتیب زیرساختی ایجاد شده است تا از

بررسی ریسک غفلت شود. البته که دو راه برای کاهش سوخت وام پیشنهاد کرده و به کار گرفته‌اند:

- ◀ بیمه‌ی دولتی برای محافظت از ودیعه‌ها
- ◀ وثیقه‌گذاری - البته مشروط به این که ارزش وثیقه‌ها کاهش نیابد.

در سال‌هایی که به بحران بزرگ سال ۲۰۰۸ می‌رسد مشکل کوچک دیگری هم پیش آمد. مؤسسات مالی و غیرمالی اندکی زیادی وام گرفتند و نسبت وام به کل سرمایه افزایش یافت. مثلاً خبر داریم که قبل از بحران بزرگ این نسبت ۳۰ به یک رسید؛ یعنی وام‌دهندگان به ازای یک دلاری که ودیعه در اختیار می‌دادند ۳۰ دلار وام می‌دادند. ریسک این کار این است که هرچه این نسبت بزرگ‌تر باشد خطر ورشکستگی هم بیشتر است، یعنی کافی است بخش کمتری از وام‌ها بسوزد تا وام‌دهنده را ورشکست کند.

و اما درباره‌ی این بحران بد نیست اشاره کنم در سال ۲۰۰۹ در مدرسه اقتصاد لندن جلسه‌ای برگزار شد که شایر ریچارد گان علم اقتصاد در آن حضور داشتند و مهمان ویژه‌ی این جلسه هم ملکه‌ی انگلستان بود. اساتید حرف‌هایشان را زدند و در آخر ملکه از آن‌ها پرسید که چه شد که هیچ‌کدام از شما این بحران را پیش‌بینی نکرده بودید؟ این سؤال برخلاف ظاهر که پیچیده نیست، جواب ساده‌ای ندارد ولی من فکر می‌کنم عوامل ذیل می‌تواند مددکار باشد. در پاسخ به این پرسش من سعی می‌کنم زمینه‌ای کوتاه هم به دست بدهم از شرایطی که در ابتدا به صورت بحران بزرگ و پس آن گاه به شکل و شمایل رکود بزرگ کنونی درآمده است:

- ◀ قبل از به قدرت رسیدن ریگان در امریکا و تاجر در انگلیس الگوی اقتصادی جهان سرمایه‌داری این بود که افزایش مزد پیوسته با رشد بازدهی سر از افزایش تقاضا درمی‌آورد که به نوبه موجب تشویق

سرمایه‌گذاری می‌شود. از سوی دیگر اعتقاد دولت سرمایه‌داری هم رسیدن به اشتغال کامل بود. با روی کار آمدن تاجر و ریگان و سیاست‌هایی که در پیش می‌گیرند، رابطه بین رشد بازدهی و سطح مزدها قطع می‌شود. در این دوره — یعنی بعد از ریگان و تاجر — وام‌ستانی و رونق بازارهای مالی باعث تشویق تقاضا می‌شود و لازمه‌ی این کار هم وجود تورم در قیمت مستغلات (پس‌انداز و دیگر اوراق بهادار) بود که در واقع وثیقه‌ی این وام‌ستانی‌ها بود. همان‌طور که اشاره کردم رابطه‌ی مزد و بازدهی قطع شد و از آن گذشته، ایجاد «اِش» (بیش‌ذخیره‌ی بیکاران) به عنوان وسیله‌ای در راستای کنترل طبقه‌ی کارگر در دست کار دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفت. قبل از تاجر و ریگان باور این بود که حرکت در راستای رسیدن به اشتغال کامل باعث می‌شود تقاضا و مصرف افزایش یابد. افزایش مصرف مشوق سرمایه‌داران در سرمایه‌گذاری است و افزایش تولید هم پاسخ‌گوی مصرف اضافی است و هم جامعه را در جهت رسیدن به اشتغال کامل همراهی می‌کند. از این دیدگاه اگر تقاضا در جامعه نباشد، طبیعتاً عرضه هم نیست و وقتی عرضه لازم نباشد سرمایه‌گذاری هم صورت نمی‌گیرد. در نگرش ریگان و تاجر رابطه به این صورت درآمد:

پس‌انداز << سرمایه‌گذاری << اشتغال << مزد << مصرف << سود
<< سرمایه‌گذاری مجدد

پس‌انداز هم از سوی ثروتمندان صورت می‌گیرد و به همین دلیل برای این که «شرایط» برای پس‌انداز بیشتر فراهم شود، هم سرکوب سطح مزدها لازم است و هم این که اگر قرار است تخفیف مالیاتی داده شود بهتر است تا این تخفیف مالیاتی به ثروتمندان داده شود چون آن‌ها با پول بیشتری که در جیبشان می‌ماند بیشتر پس‌انداز می‌کنند و آنچه در بالا گفته‌ام اتفاق می‌افتد. هم دولت تاجر به ثروتمندان بخشودگی مالیاتی داد و هم ریگان و بوش

پدر و پسر — فکر بد نکنید، توطئه‌ای در جریان نیست. این جنگجویان طبقاتی برای سیاست‌های خویش تئوری‌های بی‌پایه اختراع کرده بودند. الآن پس از گذشت نزدیک به چهار دهه می‌دانیم که این روایت داستان‌پردازی بود. آنچه داریم گسترش نابرابری است و توزیع نابرابرتر ثروت و درآمد. واقعیت این است که وقتی تقاضا در بازار نباشد سرمایه‌گذاری هم اتفاق نمی‌افتد. به عبارت دیگر، اگرچه در این سال‌ها پسر بی و پولی دوران «شکوفایی» خود سیر می‌کند شاهد رکود جدی در بخش مواد صنعتی اقتصاد هستیم که به این موضوع بازخواهیم گشت. با این همه اگر بخواهیم در حالی که درآمد نیست یا کافی نیست تقاضا باشد، چه باید کرد؟ این هم کاری ندارد؛ تشکیلات عریض و طویلی ایجاد می‌کنیم تا همگان برآیند تجاری که می‌توانند وام بگیرند و با «درآمدهای هنوز به دست نیامده» مصرف را تأمین مالی نمایند. شما فکر می‌کنید همین چند سال پیش بیهوده و بی‌هدف «کارت‌های اعتباری» را حراج کرده بودند و سهل و ساده‌تر از صدور بلیت اتوبوس برای شما کارت اعتباری صادر می‌کردند! نقش مداخله‌گر دولت هم در اقتصاد سرمایه‌داری از همه‌سو زیر ضرب قرار گرفت. یکی از نظریه‌پردازانی که برای این کار صورت گرفت دیدگاه «انتظارات عقلایی» است که از «تئوری ببرت لوکاس» و هم‌فکرانش تدوین شد و به جایزه‌ی نوبل در اقتصاد هم رسید. این نظریه مدعی است که همه‌ی عوامل اقتصادی اطلاعات کامل دارند و با این اطلاعات کامل تصمیم‌گیری می‌کنند. فرض کنید دولتی برای ایجاد اشتغال بیشتر در اقتصاد بر هزینه‌های عمومی می‌افزاید. عوامل اقتصادی می‌دانند در آینده‌ای که خواهد آمد باید برای تأمین این هزینه‌ی اضافی مالیات بیشتر بردارند و برای همین منظور مقدار بیشتری پس‌انداز می‌کنند تا بتوانند این مالیات اضافی را بردارند. پیامدش این است که اثر هزینه‌ی اضافی دولتی با

پس انداز بیشتر عوامل اقتصادی خنثی می‌شود. نمی‌دانم متوجه تناقضی که در دیدگاه این حضرات وجود دارد شده‌اید یا خیر. وقتی می‌خواهند بخشودگی مالیاتی بدهند بهتر است این بخشودگی را به ثروتمندان بدهند چون با پس انداز بیشتر باعث «رونق» اقتصادی می‌شوند، ولی اگر دولت هزینه‌ی عمومی را بیشتر کند - راه بسازد یا در آموزش و بهداشت هزینه کند - همان عوام دست به پس انداز بیشتر می‌زنند؛ ولی این پس انداز بیشتر نه‌زط به صورت سرمایه‌گذاری بیشتر در نمی‌آید حتی باعث خنثی شدن سیاست‌های دولت برای ایجاد اشتغال بیشتر می‌شود.

و اما سومین نکته، راه برای این که به بحران بزرگ برسیم را یوچین فاما با پیش‌گزاره‌ی «بازارهای کامل» ایجاد کرد. براساس نگرش فاما قیمت‌ها در بازارهای مالی و غیرمالی، همیشه درست است. یعنی قیمت در نظام سرمایه‌داری هرچه را که لازم است تعیین می‌کند. این مبادلات بدانید به شما خواهد گفت و اگر بخواهید این گزاره را به بازارهای مالی تعمیم بدهید نتیجه‌ی جالبی به دست می‌آید: «بازارهای مالی وجود خارجی ندارد و غیرممکن است.» تا به همین جا، مشاهده می‌کنیم چرا بزرگان اقتصاد نتولیرالی بحران بزرگ را پیش‌بینی نکرده بودند! نه تنها که نتولیرالیست‌ها ابزار دیدن نداشتند. تئوری‌های اقتصادی‌شان رابطه‌ای با واقعیت زندگی ندارد؛ در نتیجه طبیعی است که قادر به ارزیابی منطقی واقعیت هم نیست. این که همه‌ی عوامل اقتصادی اطلاعات کامل دارند و همه‌چیز را می‌دانند حتی ارزش رد کردن هم ندارد. امروزه می‌دانیم متخصصان اقتصاد و بازارهای مالی و پولی درباره‌ی آنچه در کنارشان می‌گذرد اطلاعات کافی ندارند، عوام که دیگر جای خود دارند.

یکی از عواملی که موجب تداوم و گسترش رکود در سال‌های پس از بحران بزرگ شده به نظر من این است که سیاست مخرب «ریاضت

اقتصادی را جهانی کرده‌اند. پس، به اختصار بگویم که چه شد سیاست ریاضت اقتصادی در این مناقشات بین دولت‌های سرمایه‌داری دست بالا را پیدا کرد. برای این کار باید مختصری از وضعیت اقتصادی کشورهای PIIGS (پرتغال، ایتالیا، ایرلند، یونان، اسپانیا) به دست بدهم.

یونان

یونان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم گرفتار جنگ‌های داخلی شد و بعد دیکتاتوری نظامی - رژیم سرهنگ‌ها - بر یونان حاکم شد. دیکتاتوری نظامی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به پایان رسید و در این موقع جامعه‌ی اقتصادی اروپا به صورت اتحادیه‌ی اروپا درآمد به وجود آمده بود. از حزب سوسیالیست با، پاندریو به حکومت رسید. یونان هم به این گروه‌بندی پیوست. در سال ۱۹۸۱ پس از عضویت در اتحادیه هم شاهد افزایش مصرف در بخش خصوصی بودیم و هم مصرف بخش دولتی افزایش یافت.

اگرچه دولت سیاست انبساطی در پیش گرفت مختصات کلی اقتصاد به این صورت باقی ماند:

✧ بازدهی پایین

✧ بدهی روزافزون

✧ کسری روزافزون

نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی که در ۱۹۹۵ ۱۰۰ درصد بود در ۲۰۱۱ به ۱۶۵ درصد افزایش یافت. این که چگونه این کار عملی شد، ایجاد پول واحد (یورو) بود. کیفیت اعتباری کشورهای عضو پول واحد از سوی مؤسسات ارزش‌گذار همانند وضعیت اعتباری آلمان برآورد شد؛ در نتیجه هزینه‌ی وام گرفتن برای اعضای پول واحد در سطح بسیار پایینی باقی ماند. برای مثال قبل از ظهور یورو یونان می‌بایست برای وامی که

می گرفت ۲۰ درصد بهره می پرداخت ولی پس از یورو این نرخ در سال ۲۰۰۵ به ۴ درصد کاهش یافت. علاوه بر این در یونان مشکلات دیگری هم وجود داشت:

◀ فساد گسترده

◀ بازنشستگی زودهنگام

◀ عدم پرداخت گسترده ی مالیات

بر اساس شواهد موجود خبر داریم هیچ اراده ی سیاسی برای تصحیح نظام جمع آورنی مالیات در یونان وجود نداشت. در نتیجه درآمد دولت تقریباً همیشه از برآورد ایش کمتر بود و نتیجه ی آن هم افزایش کسری بود. در اکتبر ۲۰۰۹ این هم آشکار شد که دولت یونان در ارائه ی آمارهای مربوط به کسری خود از نرخ سخت به خرج داده و میزان کسری که ۶٫۵ درصد تولید ناخالص داخلی اعلام شده بود در واقع بیش از ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی است. مؤسسات ارزش گذار اعتباری به این وضعیت عکس العمل نشان داده و وضعیت یونان را به سببی AAA با ریسک بسیار پایین، BBB اعلام کردند. در نتیجه هزینه ی وام های یونان به شدت افزایش و میزان تولید ناخالص داخلی هم کاهش یافت. در این مرحله برای نجات اقتصاد یونان ۵۰ میلیارد یورو لازم بود که در دسترس بود.

ایرلند

میزان خالص بدهی به تولید ناخالص داخلی قبل از بروز بحران تنها ۱۲ درصد بود. دولت ایرلند به چند کار عمده دست زد:

◀ کاهش نرخ مالیات شرکت ها

◀ بهبود سطح مهارت کارگران

و نتیجه این شد که شرکت های فرامیلتی به ایرلند سرازیر شدند. سطح مردها در ایرلند افزایش یافت و در نتیجه میزان مصرف هم بیشتر شد. بسیاری

از مردم به عنوان سرمایه‌گذاری به خرید خانه و آپارتمان دست زدند. بانک‌های ایرلند برای برآوردن نیازها از بازارهای پولی بین‌المللی وام گرفتند. این وام‌ها برای کوتاه‌مدت اخذ می‌شود ولی وام‌دهی برای درازمدت انجام می‌گرفت. کار به جایی رسید که تعهدات و گردش مالی تنها سه بانک ایرلندی به ۴۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. وقتی بحران فرارسید وام‌دهی بین بانک‌ها خشکید؛ و نتیجه‌اش ورشکستگی بانک‌ها در ایرلند بود. در نتیجه‌ی ورشکستگی بانک‌ها قیمت مستغلات هم در ایرلند به شدت سقوط کرد. دولت ایرلند در یک اقدام نسنجیده مسئولیت تمام بدهی بانک‌ها را به گردن گرفت و به این ترتیب بدهی بانک‌های خصوصی به صورت بدهی دولت درآمد. نسبت بدهی دولتی به تولید ناخالص داخلی به ۱۰۰ درصد رسید. اقدام اولیه برای نجات بانک‌ها برای مالیات‌دهندگان ایرلندی ۷۰ میلیارد یورو خرج برداشت.

اسپانیا

قبل از بروز بحران نسبت خالص بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی تنها ۲۶ درصد بود، اما مشکلات اصلی اسپانیا با ایرلند تفاوت داشت: اول، صنعت‌زدایی در اسپانیا، و دیگر این که بخش اصلی اقتصادی بخش بانکداری و گردشگری بود. بخش عمده‌ی درآمد از سرگردمی آمد و در آمد داخلی هم عمدتاً به بخش مستغلات وابسته بود. اگرچه رشد بادکنکی قیمت مسکن در اسپانیا از انگلیس و ایرلند کمتر بود، اما منحنی ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ قیمت مستغلات در اسپانیا ۱۱۵ درصد افزایش یافت. میزان افزایش در انگلیس ۱۴۰ درصد و در ایرلند در همین دوره ۱۶۰ درصد بود. و اما وقتی بادکنک رشد قیمت مسکن در اسپانیا ترکید نرخ بیکاری از ۸ درصد به ۲۵ درصد افزایش یافت. بیکاری جوانان در اواسط سال ۲۰۱۲ معادل ۵۲ درصد بود و تقاضای داخلی ۷ درصد کمتر شد. یکی از

مشکلات دیگر اسپانیا این است که ساختار وام مسکن در آنجا با دیگر کشورهای اروپایی فرق می‌کند. اگر در انگلیس شما نتوانید وام مسکن را کارسازی کنید، وام‌دهنده خانه یا آپارتمان شما را ضبط می‌کند و آن را در بازار می‌فروشد و از آن پس شما دیگر به وام‌دهنده بدهی نخواهید داشت. حتی اگر او نتواند همه‌ی پولی را که به شما وام داده بازباید. اما در اسپانیا این وضعیت وجود ندارد. یعنی خانه شما را از شما می‌گیرند و آن را در برابر می‌فروشند و هر چه که از وام شما باقی بماند همچنان در زمره‌ی تعهدات شما با وام‌دهنده باقی خواهد ماند.

ایتالیا و پرتغال

ایتالیا و پرتغال چند نکته‌ی سرک دارند:

- ◀ رشد به نسبت پایین
- ◀ جمعیت مسن
- ◀ بازدهی پایین
- ◀ سرسختی نهادها

دو بخش اقتصادی در پرتغال در صادرات این کشور نقش برجسته‌ای داشتند:

- ◀ بخش نساجی
- ◀ تولید پاپوش و کفش

هر دو بخش در نتیجه‌ی رقابت کشورهای آسیایی به شدت لطمه خوردند و در نتیجه میزان کسری به شدت افزایش یافت. قبل از بحران بزرگ ۲۰۰۸ ورود سرمایه‌ی خارجی به پرتغال این کسری روزافزون را از دیده می‌پوشانید ولی پس از بحران و کاهش سرمایه‌گذاری‌ها واقعیت کسری‌ها آشکار شد. نسبت بدهی — خصوصی و عمومی — به نسبت تولید ناخالص

داخلی به ۲۴۰ درصد افزایش یافت.

و اما مختصات کلی اقتصاد ایتالیا به این شرح‌اند:

✧ بدهی بخش خصوصی به نسبت پایین

✧ بدهی به نسبت زیاد بخش دولتی

۱. کل اصلی اقتصاد ایتالیا نابرابری منطقه‌ای اقتصادی در آن است، یعنی بخش شمالی ایتالیا صنعتی است که می‌تواند رقابت کند ولی بخش جنوبی توسعه نیافته و سرد تا کشاورزی است. این وضعیت انتقال منابع را از شمال به جنوب موجب می‌شود و نتیجه بدهی دولت به میزان بالا باقی ماند. همانند یونان، جمع‌آوری مالیات در ایتالیا کارآمد نیست. قبل از پیدایش یورو، در موارد مکرر ایتالیا با کاهش ارزش لیره — واحد پولی ایتالیا قبل از پیوستن به نظام پول واحد — مملکت خود را در وضعیت رقابت‌آمیز خود را در بازارهای بین‌المللی حفظ کند، و این امر یورو آمد این وسیله دیگر در اختیار دولت نبود. در سال ۲۰۰۰ نسبت بدهی تولید ناخالص داخلی ۹۳ درصد بود که اندکی پیش از بروز بحران به ۱۷۰ درصد کاهش یافت ولی در سال ۲۰۱۴ این نسبت به ۱۰۰ درصد افزایش یافت.

با اطلاعات مختصری که از چند کشور نمونه‌ی اروپایی به دست داده‌ام روشن بود که همه‌ی این کشورها در پیامد بحران بزرگ ۲۰۰۸ میلادی دست کم کمک مالی دریافت کنند تا بتوانند این وضعیت را مدیریت کنند. ولی تصمیم گرفته شد که سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش بگیرند. سعی می‌کنم دلیلش را بیان کنم. قرار شد:

✧ از هزینه‌ی دولت کاسته شود.

✧ مالیات افزایش یابد.